جلسه 120

یکشنبه 29/07/86

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث ما در اوامر بود. ابتداء ماده امر را بررسی کردیم تا بعدا راجع به صیغه امر صحبت کنیم.

عرض کردیم که مسلّم یک معنای امر طلب هست، ولی معانی دیگری هم برای ماده امر ذکر شده است که برخی از آنها همانطور که صاحب کفایه ره فرموده خلط مصداق به مفهوم است. مثل اینکه طبیب می گوید جئت لأمر کذا، جئت لأمر علاج زید. در اینجا صاحب کفایه فرموده است که امر به معنای غرض نیست که برخی فکر کرده اند که اینجا امر به مفهوم غرض آمده است. نه، جئت لأمر علاج زید این امر مصداق غرض هست، و الا در مفهوم شیء بکار رفته است. دال بر غرض لام است، والا مدخول لام که امر هست در مفهوم شیء استعمال شده است، ولی در اینجا مصداق غرض هست.

ما عرض می کنیم بل اسوأ من ذلک، نه تنها در اینجا خلط مصداق به مفهوم شده است، بلکه بالاتر از این متعلق غرض را با مفهوم غرض خلط کرده اند. جئت لأمر علاج زید این امر متعلق غرض است، نه مفهوم غرض ونه مصداق غرض. مثل اینکه کسی بگوید سرت من البصرة، البصره استعمال شده در معنای ابتداء. خب خلط کرده است مبتدأ منه را با مفهوم ابتداء. در جئت لأمر علاج زید خلط کرده اند آنهایی که گفته اند امر به معنای مفهوم غرض هست، مفهوم غرض را با متعلق غرض خلط کرده اند.

بله در مثل فلما جاء امرنا بنابر اینکه امر به معنای طلب نباشد بلکه به معنای جامع باشد که ظاهر کلمات آقایان هست، آنجا درست است، یعنی امر به معنایی که جمعش امور هست نه جمع به معنای طلب که جمعش اوامر هست. ما فلما جاء امرنا را گفتیم ظاهرا یعنی فلما جاء طلبنا، منتهی امر در اینجا امر تکوینی است از باب إنما امره إذا اراد شیئا أن یقول له کن فیکون. ولی آقایان می گویند نه، این امر به معنای طلب و فرمان نیست. مرحوم آخوند فرموده است: برخی گفته اند این امر به معنای فعل عجیب است. ولی اینها اشتباه کرده اند، این امر به معنای شیء است، منتهی در اینجا فلما جاء امرنا این امر مصداق فعل عجیب است. بله طبق این بیان در فلما جاء امرنا می شود خلط مفهوم به مصداق. یعنی این امرنا مصداق فعل عجیب است، برخی فکر کرده اند استعمال شده است در مفهوم فعل عجیب، و این اشتباه است.

برای ماده امر برخی تلاش کرده اند بگویند غیر از معنای طلب بقیه معانی امر جامعی دارند. برخی جامع را گفته اند حال است. راغب در مفردات گفته است که امر به معنای حال است، یا صاحب فصول می گوید امر به معنای شأن است، یا مرحوم صاحب کفایه می گوید امر به معنای شیء است، و یا محقق اصفهانی و آقای بروجردی و آقای سیستانی می گویند امر به معنای مقابل طلب به معنای کار وفعل است.

ما عرض کردیم به نظر ما هیچ کدام از اینها درست نیست.

اما به معنای شأن و یا حال درست نیست، برای اینکه می گوئیم اجتماع النقیضین امر محال، خب بجای آن بگوئید اجتماع النقیضین شأن محال، معنا ندارد، اجتماع النقیضین حال محال، معنا ندارد. یا اجتماع النقیضین عمل محال یا الدور عمل محال این بی معنا است. اینکه ما بیائیم امر را به معنای فعل و کار بگیریم یا به معنای شیء بگیریم با این روایت هم جور نمی آید که در وسائل 12/20 است: فضیل از امام صادق علیه السلام نقل می کند که امام فرمود: تجلسون و تحدثون؟ قلت نعم، امام فرمود: تلک المجالس نحبها فأحیوا امرنا، رحم الله من احیی امرنا یا فضیل، من ذکرَنا أو ذُکرنا عنده فخرج عن عینیه مثل جناح الذباب غفر الله ذنوبه و لو کانت اکثر من زبد البحر. حالا بجای آن بگوئیم فأحیوا شیئنا، غلط است، یا اگر بگوئیم فأحیوا عملنا، این هم با این روایت جور نمی آید. در روایت دیگری دارد إن فی لقاء بعضهم بعضا حیاة لامرنا، شیعیان که با هم ملاقات می کنند حیات لامرنا هست، خب این حیاة لشیئنا که نیست، حیاة لعملنا هم نیست. اصلا حدیث نقل کردن احیاء امر ما است نه احیاء طلب ما، نه احیاء شیء ما، نه احیاء عمل ما. احیاء وضع ما هست. آن روز عرض کردم که می گوئیم إن امر زید مریب. یک آقایی است که قیافه مشکوکی دارد می خورد که این جاسوس اجانب باشد، ولی رفتار خاصی ندارد، قیافه اش اینطور است، می گوئیم إن امره مریب، این یعنی چه؟ إن طلبه مریب غلط است، إن شیئه مریب غلط است، إن عمله مریب هم نیست، چون او اصلا رفتار مشکوک ندارد، وضع مشکوک دارد. پس می بینیم اینجا امر بکار رفته، معنای طلب که نیست، جای آن عمل که نمی شود گذاشت، جای آن شیء هم که نمی شود گذاشت. پس می فهمیم که این تعریف هایی که کرده اند که امر در مقابل معنای طلب معناهای دیگری دارد که جامع آن معناها عبارت است از شیء، این درست نیست. یا بگوئیم جامع اینها عبارت باشد از عمل و فعل و کار این هم درست نیست، یا جامع اینها عبارت باشد از شأن هم درست نیست، یا جامع اینها عبارت باشد از حال هم درست نیست. پس به نظر ما نمی شود مرادف روشنی برای کلمه امر بیان کرد. معنای امر یک معنای مبهمی است که نمی شود برای او مرادفی ذکر کرد. فقط در این حد می توانیم بگوئیم که وجدانا شامل جواهر و اعیان نمی شود. باید یک معنای حدثی برای آن فرض کرد. عرفیت ندارد وقتی انسان را دیدیم بگوئیم رأیت امرا، امری را دیدم. نه، انسان را که دیدی بگو رأیت شیئا، اما رأیت امرا عرفیت ندارد.

این قسمت اول بحث که خلاصه اش را عرض کردیم.

سؤال وجواب: مشترک لفظی بودن امر نسبت به تمام این معناها خلاف وجدان عرفی ولغوی هست. یک جامعی دارد که آن معنای جامع معنای موضوع له امر است، و این موارد استعمال را در لغت گفته اند نه اینکه اینها مشترک لفظی باشند.

سؤال وجواب: ما وقتی ببینیم به ما می گویند امور، چند تا معنا به ذهنمان نمی آید، یقع الکلام فی امور یک معنا به ذهنمان می آید، ولو آن معنا بطور واضح قابل تبیین نیست، فقط می دانیم که شامل جواهر و اعیان نمی شود.

سؤال وجواب: شما جاهای دیگر اینقدر حساس نیستید، می گوئید معنای حرفی را به سختی می شود توضیح داد، اینطور نیست که بشود معانی لغویه را بطور دقیق بیان کرد.

سؤال وجواب: وضع عام وموضوع له عام است، معنی مبهم لایشمل الجواهر و الاعیان. یک معنای حدثی است که شامل جواهر و اعیان نمی شود.

محقق اصفهانی تلاش کرد که بگوید اصلا کلمه امر یک معنا بیشتر نداشته است. ما خواستیم بگوئیم امر مشترک لفظی است بین طلب و یک معنای آخر. آن امری که به معنای طلب است جمعش اوامر است، آن امری که به معنای غیر طلب است جمعش امور است، همانطور که صاحب کفایه هم بیان فرموده امر مشترک لفظی است بین دو معنا. محقق اصفهانی بالاتر، فرموده امر یک معنا بیشتر ندارد. البته ظاهر کلام محقق اصفهانی این است که می خواهد بگوید معنای اصلی امر یک چیز بوده، منتهی بعدا یک معنای فرعی هم پیدا کرده است. ولی این دو تا معنا در عرض هم نیستند، بلکه یکی اصل است و دیگری فرع. چطور؟

محقق اصفهانی فرموده است که امر به معنای طلب است، معنای اصل امر همان طلب است نه بیشتر. منتهی علت اینکه در جاهای دیگر امر می گویند به معنای دیگر، این است که از امر به معنای طلب اراده کرده اند اسم مفعول را. چه جور می گویند این مطلب درست نیست، مطلب به معنای اسم مفعول است یعنی ما تعلق به الطلب، مصدر میمی است که ارید به اسم مفعول، چه جور می گوئیم این مطلب درست است یا این مطلب درست نیست، وقتی هم می گوئیم این امر درست نیست، امر یعنی طلب، ولکن ارید به اسم مفعول یعنی مطلوب. منتهی آرام آرام دیگر حالت مطلوب فعلی بودن از آن حذف شده است، مطلوب شأنی بودن کافی است. هر چیزی که من شأنه أن یکون مطلوبا به او می توانیم بگوئیم امر. پس امر به معنای طلب است لیس الا، منتهی یکوقت طلب به معنای مصدر اراده می شود و مراد طلب فعلی است، می شود امر به معنای طلب وفرمان، جمعش هم اوامر است. یکوقت از این کلمه امر طلب اراده می شود به معنای اسم مفعول یعنی مطلوب، و او هم آرام آرام دیگر مطلوب فعلی بودن در آن لازم نیست، بلکه من شأنه أن یکون مطلوبا. آنوقت این امر جمعش می شود امور، "الا الی الله تصیر الامور"، امور جمع امر است، امر به معنای طلب هست منتهی وقتی که امر جمعش امور است مراد طلب به معنای مطلوب است آن هم مطلوب شأنی. شما بجای امر بگذارید مطلب. اجتماع نقیضین مطلب محالی است، یعنی ما من شأنه أن یطلب. و الا هیچ کس بالفعل طلب یک امر محال را نمی کند. این توسعه در معنا است. مثل شیء. شیء از مشیت گرفته شده است، شیء یعنی آنچه به او مشیت تعلق گرفته است. اما آرام آرام دیگر این معنای تعلق مشیت فعلیه در آن حذف شده است. شیء شده ما من شأنه أن یتعلق به المشیة، دیگر آن معنای اصلی که تعلق مشیت است در آن حذف شده است، والا ریشه شیء از مشیت است. بله الان می گویند اجتماع النقیضین شیء محال، شریک الباری شیء محال، چون الان وقتی می گویند شیء دیگر آن معنای اصلی که ما تعلق به المشیة به ذهن نمی آید. شد ما من شأنه أن یتعلق به المشیة، وآرام آرام توسعه پیدا کرد امور مستحیله را هم شامل شد. ولی معنای اصلی شیء ما تعلق به المشیة است. معنای اصلی مطلب ما تعلق به الطلب است. محقق اصفهانی فرموده معنای اصل امر طلب است، منتهی اگر مراد طلب فعلی باشد می شود امر به معنای فرمان که جمعش می شود اوامر، و اگر امر به معنای طلب باشد که ارید به اسم المفعول یعنی المطلوب، آن هم نه خصوص مطلوب فعلی بلکه اعم از مطلوب فعلی و مطلوب شأنی، اعم از مطلوب تکوینی و مطلوب تشریعی. این می شود معنای دوم امر.

بعد روشن می شود که چرا ایشان امر به معنای دوم را گفت مرادف است با فعل و کار، چون کار چیزی است که من شأنه أن یتعلق به الطلب.

خلاصه به نظر ما محقق اصفهانی نمی خواهد بگوید که الان وقتی که می گویند اجتماع النقیضین امر محال این امر به معنای طلب است. نه، الان دیگر ریشه و اصل این امر را که بررسی می کنیم به معنای طلب است. منتهی این طلب به معنای مطلوب گرفته شده است، بعد هم توسعه پیدا کرده شده ما من شأنه أن یکون مطلوبا، بعد هم توسعه پیدا کرده شامل امور مستحیله هم شده است.

این خلاصه فرمایش محقق اصفهانی.

سؤال وجواب: الدور مطلوب محال نمی گویند این عرفی نیست. ولی الدور مطلب محال می گویند. چرا؟ برای اینکه مطلب دیگر آن معنای طلب فعلی از آن افتاده است. اگر می گفتیم الدور مطلوب محال، مطلوب ظهور دارد در طلب فعلی، اما الدور مطلب محال اشکال ندارد، چون مطلب عرفا شده ما من شأنه أن یتعلق به الطلب، وبعدا هم توسعه پیدا کرده شامل امر محال هم شده است.

در مقابل محقق نائینی ره گفته: امر چه به معنای طلب و چه به معنای غیر طلب اینها در اصل به معنای واقعه مهمه بوده اند. امر یعنی واقعه مهمه. علت اینکه به طلب می گویند امر چون یک مصداقی است برای واقعه مهمه. و الا امر یعنی الواقعة ذات الاهمیة فی الجملة. علت اینکه به طلب می گویند امر چون مصداقی است برای واقعه ذات اهمیت.

این هم تلاش مرحوم نائینی برای اینکه بخواهد برای امر یک معنای جامعی درست کند.

اقول: به نظر ما نه تلاش محقق اصفهانی درست است و نه تلاش محقق نائینی.

اما تلاش محقق اصفهانی درست نیست، برای اینکه فرق بین الطلب والمطلب وبین الامر. در طلب و مطلب این حرف خوب است که بگوئیم که مطلب که از ریشه طلب هست ارید به المطلوب أی ما من شأنه أن یقع مطلوبا. یا شیء یعنی ما تعلق به المشیة، منتهی بعدا به معنای ما من شأنه أن یتعلق به المشیة شده است. اما امر شامل طلب تکوینی نمی شو. عرض کرم کسی طلب ضاله می کند نمی گویند یأمر بالضالة. امر خصوص طلب تشریعی یک فعل است از دیگران. آنوقت امر به معنای طلب تشریعی اگر بخواهد به معنای اسم مفعول بشود خب جایش باید بگذاریم المأموربه. جناب محقق اصفهنی! امر را به معنای طلب نگیرید، امر طلب فعل است من الغیر که طلب تشریعی است. آنوقت با این دید حساب کنید ببینید آیا عرفیت دارد که ما وقتی می گوئیم الا الی الله تصیر الامور بجای آن بگوئیم الا الی الله تصیر المأموربه، این عرفیت دارد؟ امر اگر به معنای طلب بود مطلقا، خب فرمایش محقق اصفهانی خالی از وجه نبود، اما امر به معنای طلب فعل من الغیر است، آنوقت این بیاید به معنای اسم مفعول. بعد هم در الا الی الله تصیر الامور می خواهیم چگونه توجیه کنیم؟ عرفی نیست بگوئیم الا الی الله تصیر الامور یعنی آن چیزی که در شأن او است که به او فرمان تعلق بگیرد. چرا عرفیت ندارد که بجای آن بگوئیم الا الی الله تصیر المأموربه؟ چرا عرفیت ندارد؟ اینها علامت این است که این فرمایش محقق اصفهانی تمام نیست.

اما فرمایش محقق نائینی، جناب محقق نائینی! اینکه شما گفتید که امر به معنای واقعه ذات اهمیت است، اولا آدم می گوید که هذا امر لیس بمهم، این امری است که اصلا مهم نیست. کی معنای امر واقعه ذات اهمیت است؟

ثانیا: کی معنای امر اصلا واقعه است؟ واقعه یعنی رخداد. کی معنای امر واقعه است؟ امر به معنای رخداد نیست. شما می گوئید امر زید مریب، آیا یعنی واقعه زید مریب است؟! یا اتناب النقیضین امر محال یعنی واقعه محال است؟! اینطور نیست.

پس جناب محقق نائینی! اشکال دوم این است که امر به معنای واقعه هم نیست. ممکن است امر اصلا رخداد نباشد. الدور امر محال، یا إن امر زید مریب، به معنای رخداد نیست.

ثالثا: جناب محقق نائینی! چطور می شود شما بگوئیم طلب مصداق واقعه ذات اهمیت است، وبه این خاطر به طلب می گویند امر؟ اینجوری که شما می گوئید آن چیزی که امر است، مثلا می گوئیم امر به قیام زید، باید بگوئیم امر طلب قیام زید، یعنی واقعه ای که عبارت است از طلب قیام زید. آنوقت باید مضاف الیه امر بشود خود طلب. امرِ طلبِ قیام زید. چون آن چیزی که واقعه ذات اهمیت است طلب قیام زید است. پس طلب قیام زید باید مدخول امر بشود. مثل اینکه می گوئیم امر تصادف زید، چرا؟ برای اینکه تصادف زید واقعه ذات اهمیت است. اینجا هم طلب قیام زید واقعه ذات اهمیت است باید بگوئیم امر طلب قیام زید. در حالی که امر متعلقش طلب قیام زید نیست بلکه خود قیام زید است. امر به قیام زید است نه امر طلب قیام زید. در حالی که امر به معنای واقعه ذات اهمیت اگر مراد باشد چه جور می گوئیم امر تصادف زید، این تصادف یک امری است، اگر بنا باشد طلب قیام زید هم امری از امور باشد باید بگوئیم امر طلب قیام زید، در حالی که ما می گوئیم امر به قیام زید.

وانگهی چطور شد که در طلب ضاله که آن هم واقعه ذات اهمیت است، مثلا ماشینش را گم کرده دارد دنبالش می گردد، پس چرا در طلب ضاله نمی گویند امر به ضاله. اگر بنا است معیار این است که طلب قیام زید واقعه ذات اهمیت است، خب طلب ضاله هم واقعه ذات اهمیت است. پس چرا به او نمی گویند امر؟

و اساسا شاهد بر اینکه این مطالبی که محقق اصفهانی و محقق نائینی فرمود که خواستند یک جامعی درست کنند برای همه معانی امر من الطلب و غیر الطلب، شاهد بر اینکه این محاوله درست نیست این است که:

اولا: جمع اینها فرق می کند. جمع امر به معنای طلب اوامر است، جمع امر به معنای غیر طلب امور است. اگر بنا است معنای امر یکی باشد عرفیت ندارد که بخاطر یک معنای واحد، منتهی مصداق را در اینجا چون طلب است جمعش را بگوئیم اوامر، و مصداق در جای دیگر مثلا شیء است بگوئیم جمعش امور است، در حالی که معنای امر واحد است، این عرفی نیست. اگر معنای امر واحد است پس چرا جمع امر به معنای طلب اوامر است و جمع به معنای شیء مثلا امور است؟! این عرفا نشان می دهد که این امر که جمعش اوامر است معنایی دارد غیر از آن امری که جمعش امور است.

ثانیا: اگر معنای امر واحد است چه جور می شود که امر به معنای طلب مشتق است، أمر، یأمر، آمر، مأمور، ولی امر به معنای مقابل طلب جامد است و مشتق نیست؟!

این به عنوان دو شاهد بر اختلاف معنای امر به معنای طلب و امر در مقابل معنای طلب.

بر این دو شاهد اشکالاتی گرفته شده است که انشاءالله فردا عرض می کنیم.